

خیانت عنصر مهم و اصلی تراژدی

دکتر حسین پیشگو*

استادیار دانشگاه فرهنگیان شهید مطهری زاهدان

عباسعلی کریم†

دانشجوی کارشناسی ارشد آموزش زبان و ادبیات فارسی

چکیده

تراژدی نمایش اعمال مهم و جدی است که مجموعاً به ضرر قهرمان اصلی داستان می انجامد و مخاطب و بیننده شاهد مرگ جانگداز قهرمان است. فردوسی استاد مسلم دو هنر تراژدی و شاهنامه یکی از نمونه های عالی داستان های تراژیک در جهان است. خیانت از مهمترین و اصلی ترین عناصر و مؤلفه های تراژدیست که خود زاییده ی رذایلی همچون حسد، کینه، طمع، غرور، قدرت طلبی و جاه طلبی است. نگارنده در این مقاله بر آن است تا با واکاوی ۳ داستان تراژیک شاهنامه، یعنی رستم و سهراب ۲- رستم و اسفندیار ۳- فریدون و پسران، مقوله ی خیانت و انگیزه های آن را بررسی و نمایان کند.

این مقاله مبتنی بر روش های بنیادین توصیفی، متکی بر منابع کتابخانه ای با روش مقایسه ای گردآوری شده است نتیجه ای که از این مقاله منظور است و بدست می آید این است که در همه ی تراژدی ها، خیانت به عنوان عامل اصلی ایجاد تراژدی، مطرح است و دیده می شود. حال این خیانت از انگیزه هایی مانند حسادت، غرور، کینه، جاه طلبی و قدرت طلبی، منجر می شود.

کلیدواژه ها: تراژدی، شاهنامه، خیانت، کاتارسیس، رستم، سهراب، اسفندیار، فریدون.

* H.pishgoo@yahoo.com† Abbassali.karim@gmail.com

مقدمه

تراژدی از دو بخش «تراگو Trago» به معنی بُز و «آگل Agel» به معنی سرود و ترانه تشکیل شده است. که در مجموع به معنی سرود بُز می باشد.

تراژدی، در اصطلاح ادبی، به نمایش اعمال مهم و جدی گفته می شود که در نهایت به ضرر قهرمان اصلی داستان تمام شده و مخاطب، شاهد مرگ جانگداز و دلخراش قهرمان است.*

«سوفکلس Sophecles»، «اوریپیدس Euripides»، «شکسپیر Shecspier» و «سنکا Seneca» از بزرگترین و مشهورترین تراژدی نویسان جهان اند.

و از این منظر فردوسی حماسه سرای بزرگ ایران، را می توان هم ردیف و هم طراز آنان شمرده به گفته ی صناعی: فردوسی استاد مسلم در هنر تراژدی است که شاهنامه بزرگترین اثر حماسی و ملی ما ایرانیان را به رشته ی نظم کشیده است.

شاهنامه به اعتبار اشعار حماسی نغز و پرمایه و نیز داستان های تراژیک، نمونه ی اعلا ی ادب فارسی و بی تردید یکی از شاهکارهای ادبی جهان است. باید به این شاعر توانا، دستمیزاد گفت. چندان که خود گفته است:

هر آنکس که دارد هُش و رأی و دین پس از مرگ بر من کند آفرین

و اما خیانت در لغت، مشتق از کلمه ی «خَوَن» به معنای مخالف با حق و پیمان در خفاست و اهل لغت خیانت را از جمله، مخالفت با حق از طریق نقص پیمان مخفیانه معنی کرده اند. و نیز در لغت نامه دخدا، خیانت، غدر، مکر، حيله، دغلی، ناراستی و ضد امانت معنی شده است.

خیانت لفظی است که در همه ی جوامع بشری و دینی مذموم و ناپسند است و به عنوان یک رذیله در همه ی ادیان و جوامع انسانی از آن یاد می شود. و در قرآن کریم و آیات الهی و نیز احادیث نبوی و ائمه اطهار در دوری و پرهیز از این صفت پست و حقیر و این عمل ناجوانمردانه بسیار سخن رانده شده است.

در شش سوره از قرآن درباره‌ی خیانت، آیاتی آمده است. * خداوند در آیه ی ۵۸ سوره‌ی انفال می‌فرماید: «و هر گاه از خیانت گروهی بیم داشته باشی، به طور عادلانه به آنها اعلام کن که پیمانشان، لغو شده است. زیرا خداوند خائن را دوست ندارد».

پیامبر مکرم اسلام (ص) می‌فرماید: چهار چیز است که یکی از آنها به خانه‌ی ای در نیاید. مگر اینکه آن خانه ویران شود و روی برکت را نبیند. «خیانت، دزدی، شراب خواری و زنا».

حضرت علی (ع) می‌فرماید: «الخیانَةُ رأسُ النفاق، خیانت بالاتر از دو رویی است.» و نیز در جایی دیگر می‌فرماید: «الخیانَةُ أحوالُ الكذب، خیانت برادر دروغ است.»

در هر معرکه و نزاعی، آثار و ردی از خیانت، دیده و مشاهده می‌شود، خیانت خود محصول صفات پستی چون، غرور، حسد، کینه، طمع، جاه‌طلبی و قدرت‌طلبی است و در بیشتر داستان‌های تراژیک از جمله داستان‌های شاهنامه، اثراتی از خیانت با انگیزه‌های فوق‌الذکر، به چشم می‌خورد.

در بررسی‌های نسبی به عمل آمده، به نظر می‌رسد که در خصوص مقوله‌ی خیانت و عوامل آن در داستان‌های رستم و سهراب، رستم و اسفندیار و فریدون که موضوع تحقیق حاضر است، کمتر به مؤلفه‌ی خیانت توجه شده یا لااقل در داستان‌های مذکور، این مؤلفه کمتر دیده شده است اما در مجموع، در خصوص تراژدی و نیز تراژدی در شاهنامه، کارهای ارزشمند فراوانی صورت گرفته است که نگارنده در تحقیق حاضر، از آنها بسیار بهره‌جسته است. که از آن میان می‌توان به چند تحقیق فهرست وار، اشاره کرد:

- ۱- نهاد تراژدی، تراژدی باستان، شکسپیری و نوین[□]
- ۲- تحلیل روان‌شناختی تراژدی‌های رستم و سهراب، رستم و اسفندیار[□]
- ۳- نقد و تحلیل چهار داستان تراژیک شاهنامه (سیاوش، رستم و سهراب، رستم و اسفندیار، ایرج)[□]
- ۴- خوانش تراژدی‌های شاهنامه برای صحنه با تأکید بر مقوله‌ی فرزندکشی (نمایش رستم و سهراب)**

۱- سوره‌های: یوسف آیه ۵۲ - حج آیه ی ۳۸ - نساء آیه ی ۱۰۷ - مائده آیه ۱۳ - غافر آیه ۱۹ انفال آیات ۷۱ - ۵۸ - ۲۷.

۱- پایان نامه ارشد دولتی - دانشگاه تبریز - ۱۳۷۹ - خاطره تنوری

۲- پایان نامه ارشد - دانشگاه سوچ - ۱۳۹۲ - فاطمه

۳- پایان نامه ارشد دولتی - وزارت علوم و تحقیقات - دانشگاه تربیت معلم تهران - ۱۳۹۲ - فاطمه سلطان شاهی

۱- پایان نامه ارشد دولتی - دانشگاه هنر تهران - ۱۳۹۰ - منصوره مرادی رستگار

۵- عناصر تراژدی شاهنامه در داستان‌های جمشید و سیاوش*

۶- بررسی تطبیقی تراژدی‌های شاهنامه فردوسی و تراژدی‌های سوفکلس[□]

در خلال روند این تحقیق فرضیه‌ها و سؤالاتی در ذهن ایجاد می‌شوند، از جمله اینکه:

سؤالات:

۱- تراژدی چیست و عوامل مؤثر در ایجاد تراژدی کدامند؟

۲- کاتارسیس در تراژدی به چه معناست؟

فرضیه‌ها:

۱- به نظر می‌رسد که محرک‌های قوی و نیرومندی در ایجاد تراژدی، مؤثرند.

۲- به نظر می‌رسد که تراژدی، کشمکش و جنگ بین عقل و میل است.

و نگارنده در این تحقیق به دنبال اثبات این فرضیه‌ها و یافتن جوابی برای سؤالات فوق است.

این مقاله مبتنی بر شیوه‌های بنیادین و توصیفی و متکی بر منابع کتابخانه‌ای و با روش مقایسه‌ای گردآوری و تدوین شده است.

تراژدی، واژه ایست یونانی به معنای سرود بُز. و مرکب از دو بخش تراگو Trago به معنای بُز و آگل Agel به معنی سرود و ترانه. و در کل به نمایش اعمال جدی و مهم گفته می‌شود که مجموعاً به ضرر قهرمان اصلی تمام می‌شود و در اصل هسته داستان «plot» به فاجعه «Catastrophe» می‌انجامد و مخاطب، شاهد مرگ دلخراش قهرمان است.[□]

ارسطو در کتاب «هنر شاعری» خود، بوطیقا «De poetica» تراژدی را چنین معرفی می‌کند: تراژدی عبارت است از تقلید یک عمل جدی و کامل، که دارای طول معینی باشد، سخن در هر قسمت آن به وسیله‌ای

^۲ - پایان نامه ارشد آزاد - دانشکده خلیخال - ۱۳۹۳ - شیوا شکوری

^۳ - پایان نامه ارشد - مازندران - ۱۳۹۲ - خدیجه اولادی

^۱ - ارسطو، هنر شاعری - بوطیقا، ترجمه فتح اله مجتبیایی، بنگاه نشر اندیشه ۱۳۳۷، فصل ۶ قطعه ۲.

مطبوع و دلنشین گردد. تقلید به صورت روایت نباشد و در صحنه به نمایش درآید. وقایع باید حس ترحم و ترس را برانگیزد. تا موجب «تطهیر و تزکیه» ی این عواطف گردد.*

تطهیر و تزکیه ای که ارسطو در تراژدی بدان معتقد است، همان «کاتارسیس Catarsis» به معنی سبک شدگی است. کاتارسیس در تراژدی بدین معناست که، وقتی مخاطب یا تماشاگر، با قهرمان اصلی داستان، هم ذات پنداری می کند، این هم ذات پنداری، مخاطب را از فرجامی تلخ دچار ترس و هراس می کند و باعث می شود که مخاطب، پس از اتمام داستان، از اینکه خود در چنین ورطه و مهلکه ای گرفتار نشده است، احساس سبکی کرده و نفس را حتی بکشد. و این همان حسی است که بعد از اتمام داستان هم، همراه اوست. تجربه ای از ماجرای تلخ که خوشبختانه بر سر کسی دیگر آمده است. این همان مفهوم کاتارسیس است که در زبان یونانی به «سبک شدگی» تعبیر شده است.

تراژدی را معمولاً گونه ای ادبی و نمایشی می دانند که با مرگ، نابهنگام و دلخراش قهرمان به پایان می رسد. مرگ یا فرجام تلخ و جان گزا که نتیجه ی قهری تضادهایی است که در خلال رویدادها و موقعیت های اثر به چشم می خورد.^۱ به همین دلیل گاه آن را به طور خلاصه، «تصویر ناکامی افراد برجسته» دانسته اند.^۲

اصطلاح برجسته از آنجاست که ارسطو به جز وحدت های ۳ گانه ی زمان، مکان و موضوع، معتقد بود که قهرمان باید، نجیب زاده، برجسته و از خاندان ممتاز باشد. او همچنین بر پی رنگ و طرح جدی، شامل، موضوعات عالی اخلاقی و آرمانی تأکید داشت.^۳

«شو پنهاور» تراژدی را، نمایش یک شوربختی بزرگ می داند. در پیروی از او، «فردریش نیچه» به تراژدی، نگاهی هستی شناسانه دارد، و آنرا، حیات انسانی می نامد. او می گوید: تراژدی، اوج خلاقیت بشر در هنر است. به نظر نیچه، با ظهور عقل گرایی که نمادش، سقراط است، تراژدی می میرد. و معتقد است که هستی

^۲ - طراحی در هندسه تراژدی با تکیه بر تراژدی سیاوش در شاهنامه فردوسی، دکتر محمد نوید بازرگان.

^۱ - دانشنامه ی ادبی فارسی، حسن انوشه (تهران وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۸۱، ص ۳۳۰).

^۲ - محمدرضا شفیعی کدکنی، زمینه های اجتماعی شعر فارسی، (تهران، ص ۲۹).

^۳ - عبدالحسین زرین کوب، ارسطو و فن شعر (تهران: نشر امیرکبیر ۱۳۵۷، ص ۱۲۱).

بشر، تراژدیک است. گوته هم می گوید: تراژدی، تماشاگر را هوشمندتر، محتاط تر و استوارتر از همیشه به منزل، می فرستد.*

به نظر ارسطو؛ قهرمان تراژدی درما هم حس شفقت و هم حس وحشت و هراس را بیدار می کند، او نه خوب است و نه بد، بلکه مخلوطی است از هر دو. قهرمان بر اثر بخت برگشتگی و یا بازی سرنوشت ناگاه ازدواج سعادت به ورطه ی شقاوت می افتد و این تغییر سرنوشت، نتیجه ی خطایی است، که از خود قهرمان سر می زند و بر اثر نقطه ضعفی که دارد، مرتکب اشتباه می شود. به این نقطه ضعف در زبان یونانی «همرتیا Hamartia» و در زبان انگلیسی «Tragic flaw» یعنی «نقطه ضعف تراژیک» گفته می شود.[□]

یکی از رایج ترین نقطه ضعف ها در تراژدی های یونانی، «هوبریس hobris» به معنی «غرور» است. از خود راضی بودن و اعتماد به نفس بیش از حد که باعث می شود، قهرمان داستان، به ندادها، خطاها، علائم درونی و قلبی و آسمانی، توجه نکند و در نتیجه از دایره ی قوانین اخلاقی، منحرف می شود.[□] و ما این نقطه ضعف را و این غرور را در شخصیت های سهراب، رستم، اسفندیار، سلم و تور در داستان های شاهنامه فردوسی می بینیم.

و اما واقعاً تراژدی که به گفته ی ارسطو؛ تقلید کردار، زندگی، سعادت و شقاوت است، با استعانت از چه مکانیسمی به ایجاد تعادل می پردازد؟

این نکته بدیهی است که تراژدی ها بیشتر بر ایجاد تضاد بین صفات شاخص قهرمان و ضد قهرمان می پردازد. یکی از پربسامدترین صفات در این میان «حسد» است [که به عنوان یک رذیله و یک صفت حقیر و پست در هر جامعه ی بشری، منفور و ناپسند بوده است و مورد نکوهش قرار می گیرد] شاید اولین نمونه ی کلاسیک حسد، در ادبیات دینی، داستان هاییل و قابیل باشد. داستانی که در نهایت، اولین قتل مکتوب در ادبیات دینی، داستان هاییل و قابیل باشد. داستانی که در نهایت، اولین قتل مکتوب در ادبیات دینی را تصویر می کند. اما از نمونه های شاخص تر، ماجرای یوسف و برادران است. که یوسف نیز مورد حسد برادران خود واقع می شود. یعقوب که ریشه های حسد را در برادران تشخیص داده است، تلاش می کند که فرزند کهنتر را از نتایج و

¹ - مرگ تراژدی و تولد عقل گرای، ابوالقاسم ذاکرزاده، نادیا ناصر.

² - طرحی در هندسه تراژدی با تکیه بر تراژدی سیاوش در شاهنامه فردوسی، دکتر محمد نوید بازرگان.

³ - طرحی در هندسه تراژدی با تکیه بر تراژدی سیاوش در شاهنامه فردوسی، دکتر محمد نوید بازرگان

آفات حسد، دور نگه دارد. اما توفیق نمی یابد. در این داستان، گرگ نمادی از حسد است. این صفت را در بسیاری از شخصیت های منفی و گاهاً مثبت داستان های شاهنامه می بینیم. در داستان، رستم و شغار، گرچه که شغاد برادر رستم است، اما حسد باعث می شود که کمر به قتل برادر خود بسته و برای کشتنش به کمک حاکم کابل دسیسه و توطئه کند. و یا در داستان فریدون، شخصیت های سلم و تور که فرزندان فریدون اند، نسبت به برادر کوچکتر خود «ایرج» که شجاعت و جوانمردی او بسیار مورد توجه قرار گرفته و او محبوب پدر شده است حسادت ورزیده و در آخر، علیرغم مهربانی های ایرج و تلاش برای بدست آوردن دل برادران باز هم اقدام به کشتن برادر خود، ایرج کرده و با وجود اینکه ایرج مهمان آنها بود، او را به قتل می رسانند در داستان رستم و اسفندیار، عوامل متعدد، همچون قدرت طلبی و جاه طلبی و اقواگری او نسبت به فرزندش اسفندیار که او هم در پی قدرت است و برای بدست آوردن آن و تصاحب تاج و تخت پدر، بی صبرانه او را تحت فشار گذاشته و حتی منتظر پیری و مرگ طبیعی او نمی شود و نیز غرور رستم که حاضر نیست، دست بسته نزد شاه برود، منجر به فاجعه ای شد که مرگ اسفندیار را در پی داشت.

خیانت را نمی توان در کسوت تقدیر و سرنوشت توجیه کند و موجه نشان داد. چرا که وقتی اعمالی زشت و ناپسند و رذیله های اخلاقی، به پای تقدیر و قضا و قدر گذاشته می شود، در واقع، مقوله ی اختیار و همچنین مکافات عمل، نفی شده است. این سخنان بدان معنی نیست که نگارنده خود به قضا و قدر بی اعتماد است، بلکه برعکس معتقد است که همه ی اعمال انسان ها چه خوب و چه بد محتوم و محتوم به قضا و قدرند و قضا و قدر را در طول اعمال انسان ها می داند.

داستان رستم و سهراب

تراژدی رستم و سهراب، یکی از عالیترین نمونه هایی تراژدی در داستان های ایرانی است. در این داستان، قهرمان اصلی با نقطه ضعف تراژیک یا همان «همرتیا» در واقع خود به استقبال مرگ می رود و غرور همان نقطه ضعف سهراب است که باعث می شود تا به راحتی خود را معرفی نکند. علیرغم اینکه احساس کرده که حریفش همان رستم، و پدرش می باشد. در این داستان نکته ی تراژیک نه فقط کشته شدن سهراب، بلکه کشته شدن سهراب به دست پدرش نکته اصلی داستان است، رستم بعد از شناختن فرزند بارها و بارها مُرد و

دوباره زنده شد. او در واقع خودش را کشت. مرگ رستم نه بدست شغاد و در چاه توطئه ی شغاد در کابل بود، بلکه مرگ او در صحنه ی نبرد با سهراب اتفاق افتاد. در تراژدی سهراب عوامل متعددی دخیل بودند سهراب جوان است و قوی و دل درگرو مهر پدر دارد، برای دیدن پدر لحظه شماری می کند، در سر آرزوهایی دارد، به خیال خود می خواهد پدر را بر تخت پادشاهی ایران و خودش بر تخت توران بنشیند، چرا که معتقد است با بودن او و پدرش رستم، کسی سزاوار پادشاهی بر جهان نیست.

چو رستم پدر باشد و من پدر به گیتی نماند یکی تا جور

سهراب گرچه جوان، تنومند و قویست، اما با وجود سن و سال و تجربه ی کم و از بازی روزگار و تقدیر و مهمتر از آن، از مکر مکاران و حيله ی رو به صفتان غافل است و این غفلت فقط به دلیل غرور و اعتماد به نفس بیش از حد اوست.

در این داستان مؤلفه هایی چون غرور، جاه طلبی، بارها و بارها خودنمایی می کند، از یک سو افراسیاب با گماردن، مهره هایی چون هومان و بارمن در رکاب سهراب، او را تشویق به جنگ با ایرانیان می کند و به آنها مأموریت می دهد که به هر قیمتی، مانع شناختن، پدر و فرزند شوند. این اصرار و پافشاری در شناسایی نکردن پدر و فرزند، از سوی افراسیاب ریشه در قدرت طلبی و جاه طلبی دارد. او از نقشه های سهراب آگاه است و ترس از دست دادن تاج و تخت او را به خیانت وامی دارد.

در تراژدی های شاهنامه، خیانت گاهی از سوی نزدیک ترین افراد، قهرمان بوده است در داستان سهراب، کیکاوس، نقش به سزایی دارد، او هم نسبت به عدم شناسایی پدر و فرزند بی میل نیست، چرا که او هم همچون افراسیاب خطر از دست دادن تاج و تخت را احساس کرده است. و ضربه ی کاری و نهایی را موقعی در سینه ی رستم فرو می کند که نوش دارو را به موقع برای رستم نمی فرستد. وقتی، سهراب به خنجر کین رستم مجروح می شود، رستم گودرز را به سوی کیکاوس فرستاده و پیام می دهد که اگر از خوبی هایش ذره ای را به یاد دارد، مقداری از نوش دارو را برای نجات جان سهراب در اختیارش قرار دهد و او با مکاری از این کار خودداری می کند. و فکر از دست دادن قدرت و تاج و تخت، او را به خیانت وامی دارد. رستمی که بارها و بارها در بزنگاهها او را یاور بوده و از چنگ دیوها و دشمنان رهانیده است، اکنون در دام خیانت کیکاوس گرفتار شده است.

در اینجا نکته ای قابل تأمل است آن اینکه دشمنان قسم خورده ای همچون افراسیاب و کیکاووس که به خون هم تشنه اند، بی آنکه خود بدانند و سخنی برانند، در یک موضع و در یک جبهه قرار گرفته اند و هر دو به یک هدف می اندیشند، و آن رو در رو قرار دادن پدر و فرزند است. هر دو در تلاشند تا این نبرد صورت گیرد تا یکی به دست دیگری کشته شود، هر دو اتحاد رستم و سهراب را به ضرر خود و عامل نابودی خودشان می دانند، مهم نیست که چه پیروز میدان باشد، رستم کشته شود یا سهراب، از دیدگاه دو پادشاه یکسان است. آنها می دانند که در هر صورت برنده میدان هستند. در صورت کشته شدن هر یک به دست دیگری، در واقع هر دو کشته شده اند، چرا که قاتل نیز به مرگ تدریجی خواهد مُرد. در این داستان در حقیقت رستم کمر به قتل خودش بست بی آنکه بداند یا بخواهد و این همان نکته ی تراژیک داستان است.

در تراژدی رستم و سهراب، جنبه ی تراژیک داستان کاملاً بر جنبه ی حماسی آن می چربد و غلبه می کند و با این رویارویی با هر ضربه ای، قلب خواننده به درد می آید و مخاطب با خوف و هراس لحظه لحظه ی داستان را پی می گیرد. زمانی که سهراب بر روی سینه ی رستم می نشیند به همان اندازه هراس دارد که رستم بر روی سینه ی سهراب می نشیند. رستم با کشتن سهراب گویی، خود را کشته و گویی حقیقت به دست حقیقت قربانی می شود و این نقطه ی اوج تراژدی این داستان است.

لایق شیرعلی، شاعر فقید تاجیک زبان حال تهمینه را در سوگ سهراب اینگونه توصیف می کند:

از درد و غم دو نیمه ام	تهمینه ام، تهمینه ام
درج غمان شد سینه ام	در حسرت سهراب یل
در خاک و خون آغشته شد	در دشت کین سرگشته شد
وز کین رستم کشته شد	از مهر رستم زده شد
گل زیر بستانم گذشت	گلچین دورانم گذشت
از جوشن جانم گذشت	تیغی که رستم زد بر او

تراژدی فریدون و پسرانش (ایرج، سلم و تور)

تراژدی فریدون نیز یکی از پرمایه ترین و دردناکترین داستانهای شاهنامه است.

خواننده در این داستان با عناصری مثل حسادت و کینه مواجه است. در این داستان که از نقطه نظر فرزند کشی، بی شباهت با داستان «رستم و سهراب» نیست، فریدون نیز همچون رستم اقدام به کشتن فرزند می کند، با این تفاوت که کشتن سهراب ناخواسته به دست رستم اتفاق می افتد، اما فریدون به عمد و با انگیزه ی گرفتن انتقام خون به ناحق ریخته فرزند کهنتر یعنی ایرج از فرزندان بزرگش یعنی سلم و تور، اقدام به کشتن آنها می کند دیگر تفاوت این دو داستان در این است که اگر رستم ناخواسته یک فرزند خود را می کشد، فریدون به عمد دو فرزندش را می کشد.

جنبه ی تراژیک داستان فریدون و سه پسرش نسبت به دیگر داستانهای شاهنامه پرمایه تر و بیشتر است. در داستان فریدون نه تنها فرزند کشی بلکه برادر کشی هم اتفاق می افتد و همچنین قهرمان داستان فریدون، به مرگ تدریجی می میرد و کشته می شود، چرا که با کشتن فرزندان (سلم و تور) گویی خود را کشته است، اما این خودکشی نه یکجا، که به تدریج صورت می گیرد.

اولین رگه های حسادت سلم و تور نسب به برادر کوچکتر (ایرج) زمانی بوجود می آید که فریدون، برای انتخاب شاه و مشخص نمودن میزان شجاعت اقدام به آزمایش آنها می کند و با انسون خود را به شکل ازدهایی در می آورد که موب خواهد همه را نابود کند، فریدون از پسران می خواهد تا شراژدها را از سر مردم کوتاه کنند، و تنها کسی که از این آزمایش سربلند بیرون می آید، فرزند کهنتر (ایرج) می باشد و در اینجاست که اولین صدای زنگ کینه و حسادت در فرزندان بزرگ فریدون (سلم و تور) به صدا در می آید و این کینه و حسادت بعد از تقسیم زمین و فرمانروایی در بین سه فرزند، قوت می گیرد و پررنگ می شود تا جایی که به دشمنی و عداوت مبدل می شود.

فریدون تصمیم می گیرد که سرزمینهای روم و باختر را به "سلم"، ترک و چین را به "تور" ولی دشت گردان ایران زمین را به ایرج دهد.

از ایشان چو نوبت به ایرج رسید مر او را شاه ایران گزید (شاهنامه فردوسی چاپ مسکو)

با این روش تقسیم، حسادت برادران بزرگتر، علنی شد به گونه ای که پیغامی به پدر نوشتند و به تصور خود از تقسیم ناعادلانه ی پدر، انتقاد نمودند، و نوشتند که تور در تقسیم زمین جانب عدالت را رها کردی و ما را که از او برتر و بهتریم، پست شمردی و به گوشه ای پرتاب کردی و ایرج را نزد خود نگه داشتی، فریدون در پی پیغام آنها، نامه ای مهر آمیز می نویسد و آنرا به دست ایرج می سپارد تا به برادرانش رسانده و تسلیم کند. و خودش از آنها دلجویی کند. ایرج هم با حسن نیت و با این فکر که از برادران خود دلجویی کرده و حتی برای اثبات دوستی و حسن نیتش، از تاج و تخت پادشاهی نیز بگذرد راهی دیار غربت شد وقتی بعد از مدت ها برادرانش را می بیند با نهایت مهربانی آنان را در آغوش گرفته و می بوسد. اما با تمام این اوصاف، سلم و تور با تندی و دشمنی پذیرایش شدند. شدت حسادت و کینه، دل سلم و تور را به سنگ مبدل کرده و به نحوی که باعث می شود آنها چشمان خود را بر مهربانی های برادر کوچک تر ببندند.

و در نهایت زمانی که ایرج تاج خود را به منظور رفع کدورت و عداوت تقدیم تور کرد، تور کرسی زرین را به شدت بر سر ایرج کوبید و باز هم ایرج، مهربانی می کرد و از آنها دلجویی می کرد. در این بین سپاهیان سلم و تور، برادر کوچکتر را شایسته و پسندیده تر از سلم و تور یافتند و این موضوع حسادت آنها را بیشتر می کرد هر چقدر ایرج از علاقه خود نسبت به برادران می گفت، کینه و حسادت آنها به او بیشتر می شد. تا جایی که تور خنجری بیرون کشید و ابتدا پهلوی ایرج را درید سپس با آن خنجر سر او را از تن جدا کرد و برای پدرشان فریدون فرستاد. فریدون در غم از دست دادن ایرج روزها و روزها گریست. در اینجا کشمکش و جدالی در وجود فریدون ایجاد می شود، از یک سو غم از دست دادن ایرج و آتش انتقام و از طرفی مهر پدران که به قاتلین فرزند مقتول خود داشت. و در نهایت حس انتقام فریدون بر مهر پدری اش چیره می شود و به این منظور منوچهر نوه ی دختری ایرج را برای گرفتن انتقام خون ایرج تربیت می کند، آئین جنگ و کشورداری می آموزد، و بعد از آنکه رشد منوچهر به حدی می رسد که می تواند کین خواه ایرج باشد، سپاهیان و سرداران و جنگ آورانی بسیار شجاع و دلیر در اختیار او می گذارد و او را روانه جنگ با سلم و تور می کند. منوچهر در چندین جنگ و با دلاوری های پهلوانانش موفق به کشتن سلم و تور

می شود و بعد از کشتن سرهایشان را نزد فریدون می فرستد و سپس آهنک برگشتن می کند، فریدون به استقبال منوچهر می رود او را در آغوش می گیرد و می بوسد و در نهایت منوچهر را بر تخت نشانده و تاج شاهی را به دست خویش بر سر او می گذارد.

تراژدی رستم و اسفندیار

رزم رستم با اسفندیار آخرین داستان بزرگ دوران پهلوانی شاهنامه است در این جنگ دو پهلوان بی همتا با هم روبرو می شوند یکی پیرو دیگری جوان، یکی افول کننده و دیگری طلوع کننده، لمل اینجا نیز مانند داستان سهراب پیری بر جوانی چیره می شود اینجا نیز غالب و مغلوبی نیست، کسی که می کشد از کسی که کشته میشود پیروزمندتر نیست پر معناس و غم انگیزی داستان نیز در همین است ماجرای رستم و اسفندیار می نماید که گاهی سرنوشت انسان چقدر پیچ در پیچ می ود و مرز بین روا و ناروا و درست و نادرست، به باریکی مویی می رسد در این داستان دو پهلوان که هر دو عمر خود را در دفاع از نیکی گذرانده اند به روی هم شمشیر می کشد (زندگی و مرگ پهلوانان اسلامی ندوشن محمد علی) در اینجا داستان اسفندیار که پیرگشتاسب است به طمع حکومت و تخت پادشاهی به نبرد رستم آمده چرا که بار هم به مانند دفعات قبل، گشتاسب که قول کناره گیری از حکومت و بر تخت نشاندن اسفندیار را داده بود، قول داده بود که اگر اسفندیار رستم را که مورد غضب گشتاسب است را دست بسته نزد پادشاه بیاورد، پادشاه از حکومت کناره گیری خواهد کرد و تخت پادشاهی راه به اسفندیار خواهد سپرد در اینجا کم صبری و طمع اسفندیار برای تصاحب تاج و تخت بسیار خود نمایی می کند حاضر نیست تا منتظر مرگ پدر و بعد گرفتن حکومت باشد و همین نکته او را به کام مرگ می کشاند در واقع گشتاسب هم با گذشت سالیان دراز از پادشاهی اش شیفته قدرت و ثروت است و جاه طلبی و قدرت طلبی اش مانع از این می شود که پسرش را به جایش بر تخت بنشانند و این طمع و جاه طلبی باعث می شود که فرزند و جگر گوشه اش را به کام مرگ بفرستد و از سویی دیگر گشتاسب مرتکب خیانت می شود و علیرغم اینکه قصد کنار گیری از مسند پادشاهی را ندارد در واقع به فرزندش قول و امید واهی می دهد حاضر است حتی به قیمت مرگ فرزند، پادشاهی را رها نکند و از سوی

دیگر اسفندیار یار هم از این موضوع مطلع است که پدر او را امید واهی می دهد ولی طمع حکومت باعث می شود که از تلاش دست بردارد.

اسفندیار همه خصلت های خوب را در خود جمع دارد هم پهلوان است هم شاهزاده و هم روین تن و این خصلت ها در هیچ یک از قهرمانان شاهنامه، یکجا جمع نشده است، اسفندیار پهلوانیست یگانه، در همه ی جنگ هایش پیروز بوده و هیچ کس هم او را در درجه ای بالاتر از رستم قرار داده است. او مردی است که همه چیز را یکجا در خود دارد، انا با این وجود احساس خوشبختی نمی کند، آنچه دارد از آنچه می خواهد کمتر است. و آنچه که در زندگی کم دارد «پادشاهی» است و چون مردی بلند پرواز و ناشکیبایی است، نمی خواهد صبر کند تا پدر بمیرد و او جانشینش شود. لذت شاهی را در آن می داند که قبل از مرگ پدر، بدست آورد. این طمع زیاد و خواستن بیش از حد و عجولانه، موجب نابودیش می شود. بنابراین می توان گفت: تراژدی اسفندیار، تراژدی فزون طلبی است. (زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه- دکتر محمد علی اسلامی ندوشن) کتیون مادر اسفندیار چون از ماموریت فرزندش به زابلستان مطلع می شود او را اندرز می دهد تا از رفتن منصرفش کند، لیکن اسفندیار پند مادر را نمی پذیرد.

سرانجام اسفندیار راهی زابل می شود و با سپاهیان بر لب هیرمند سرا پرده می زند ابتدا بهمن را به نمایندگی نزد رستم روانه می کند و گله های پادشاه را از اینکه مدتی است که رستم آیین بندگی را فراموش کرده و خود سری پیش گرفته است، در این پیام بر می شمارد- بهمن به شهر زابل نزد رستم می رود و پیام پدر را می رساند. رستم سخن نرم و سنجیده می گوید و از آرزوی دیدار اسفندیار سخن می گوید. سپس از بندگی ها و خدمات خود برای شاه می گوید و در آخر پیام می دهد که خود به درگاه پادشاه خواهد آمد اما آزادانه در بند، و اگر گناهی از او سرزد باشد که مستوجب مجازات باشد خود به کیفر گردن خواهد نهاد. رستم از دو جهت برای اسفندیار احترام قائل است. یکی اینکه شاهزاده و لיעهد است و او هنوز خود را خدمتگزار خانواده شاهی می داند، دوم از این جهت که اسفندیار پهلوان یگانه ایست که چون خود او کارهای بزرگی انجام داده است. در نهایت دو پهلوان بعد از رد و بدل پیامهای زیادی تصمیم به جنگ می گیرند و به این منظور با یکدیگر روبرو می شوند. اسفندیار روین تن است و جز چشمانش تمامی بدنش از آسیب مصون

است ولی رستم نیز سیمرخ را دارد و سیمرخ توسط زال، راز چشمان اسفندیار را به او می گوید و توضیح می دهد گر چگونه رستم تیری از گز ساخته که دو شعبه باشد و او را بر چشمان اسفندیار بزند چرا که تنها راه کشتن اسفندیار روین تن همین است و در آخر رستم علیرغم اینکه در نبرد قبلی نزدیک بود به دست اسفندیار کشته شود با استفاده از راهنمایی سیمرخ تیری درست می کند و از درخت گز و آنرا در جنگ مستقیم بر چشمان اسفندیار می زند و با این روش اسفندیار را می کشد، اسفندیار قبل از مردن بهمن را به او می سپارد و می گوید که از قبل می دانست که به چنین سرنوشتی دچار خواهد شد و این فرجام را از پدر می داند. (زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه - محمد علی اسلامی ندوشن)

در اینجا نکته ای هائز اهمیت است و آن حسادت اسفندیار به رستم است چرا که می توانست به قول اطاعت و بندگی رستم اکتفاء کند و از بستن دست رستم خودداری کند اما به رغم همه اینها باز هم سختگیری می کند به نظر می سد که این سختگیری عاری از شائبه ی غرض شخصی نیست. که این عمل اسفندیار می تواند هم به دلیل حسادت و هم خود رایی او باشد. (زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه - محمد علی اسلامی ندوشن) بنابراین در تراژدی اسفندیار، مولفه هایی چون طمع و حسد و قدرت طلبی، غرور خود نمایی می کنند در این تراژدی نیز، همچون دیگر داستانهای تراژیک شاهنامه، فردی عزیزش را می کشد فقط برای اینکه به قدرتی برسد یا به ثروتی یا شاید موفقیت و محبوبیت آن عزیز، حس حسادت را در او بیدار کرده و کینه ی او را به دل گرفته است و یا اینکه برای از دست ندادن قدرت حاضر به نابودی دوست و عزیزش شده است. این همان کلید واژه و نکته ی مهم و اصلی مقاله ی حاضر است و آن چیزی نیست جز «خیانت» که بارها و بارها در داستانهای شاهنامه با آن روبرو شده ایم.

نتیجه گیری:

در داستان های تراژیک به صورت عام و در تراژدی های شاهنامه به طور خاص، «خیانت» افراد یکی از مهمترین و اصلی ترین عناصر ایجاد تراژدیست. حال ممکن است خیانت از سوی نزدیک ترین افراد و حتی دوستان قهرمان اصلی باشد. خیانت در پی عواملی چون «حسد» «غرور» «طمع» جاه طلبی و قدرت طلبی حادث می شود که در نهایت این عناصر منجر به خیانت و خیانت منجر به ایجاد تراژدی می گردد. در هر یک از تراژدی های سه گانه این مقاله که نگارنده به آنها پرداخته است، به نوعی فرد یا افرادی از نزدیکان قهرمان همچون برادر پدر، فرزند، ... اقدام به خیانت کرده که باعث شده قهرمان اصلی داستان جان خود را از دست بدهد و تراژدی غم انگیزی صورت گیرد.

خواننده ی تراژدی از طریق هم ذات پنداری با قهرمان اصلی داستان، از فرجام تلخ دچار ترس و هراس می شود، و باعث می شود که پس از اتمام داستان، از اینکه خود در چنین مهلکه ای گرفتار نشده است، نفس راحتی بکشد و احساس سبکی بکند و این همان کار تاسیس به معنی سبک شدگی است. در تمامی تراژدی های ۳ گانه مطرح شده در این مقاله قهرمان از نقطه ضعفی برخوردار است که به نقطه ضعف تراژیک موسوم است. عواملی همچون حسادت، غرور، کینه، جاه طلبی و قدرت طلبی و... نقطه ضعف های تراژی کند.

منابع

کتاب ها

۱. فردوسی و حماسه ملی، هانری ماسه، ترجمه مهدی روشن ضمیر ۱۳۵۰
۲. زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه-دکتر محمد علی اسلامی ندوشن-تهران-شرکت سهامی انتشار-۱۳۸۵
۳. هنر شاعری-بوطیقا، ارسطو، ترجمه فتح اله مجتبایی، بنگاه نشر اندیشه ۱۳۳۷
۴. طرحی در هندسه تراژدی با تاکید بر تراژدی سیاوش در شاهنامه، دکتر محمد نوید بازرگان.
۵. ارسطو و فن شعر، عبدالحسین زرین کوب، تهران، نشر امیر کبیر، ۱۳۵۷.
۶. زمینه های اجتماعی شعر فارسی، محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران

مقالات:

۱. نقد و تحلیل ۴ داستان تراژیک شاهنامه (سیاوش، رستم و سهراب، رستم و اسفندیار، ایرج) پایان نامه دولتی، دانشگاه تربیت معلم تهران، فاطمه سلطان شاهی کارشناسی ارشد.
۲. خیانت در شاهنامه (با نگاهی به دو داستان رستم و شعار و سیاوش و سودابه) انسیه معماریان دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی-دانشگاه آزاد واحد کرج.